هو العلیم

اشکالات وارد بر نظر وهّابی‌ها و اخباری‌ها در تفسیر آیهٔ نور

تحلیل و ردّ دیدگاه‌های ظاهرگرایانه در تفسیر قرآن

تفسیر آیهٔ نور - جلسه اوّل
بیانات
علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدُ لله ربّ العالَمين
و السّلام علي خيرِ خَلقه محمّدٍ و أهلِ بيته أجمَعين
و لعنةُ الله على أعدائهم إلى يوم الدّين

﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشۡكَوٰةٖ فِيهَا مِصۡبَاحٌۖ ٱلۡمِصۡبَاحُ فِي زُجَاجَةٍۖ ٱلزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوۡكَبٞ دُرِّيّٞ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٖ مُّبَٰرَكَةٖ زَيۡتُونَةٖ لَّا شَرۡقِيَّةٖ وَلَا غَرۡبِيَّةٖ يَكَادُ زَيۡتُهَا يُضِيٓءُ وَلَوۡ لَمۡ تَمۡسَسۡهُ نَارٞۚ نُّورٌ عَلَىٰ نُورٖۗ يَهۡدِي ٱللَّهُ لِنُورِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَيَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَٰلَ لِلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ﴾.[1]

سابقاً وعده داديم كه إن‌شاءاللَه در تفسير اين آيهٔ مباركه و سه آيه‌اى كه در ذيل آن واقع شده، إن‌شاءاللَه به مقدار مقتضى مطالبى عرض شود.

نقش آيهٔ نور در تبيين حقيقت ولايت

و تفسير اين آيات خيلى مُعِدّ و مُمِدّ است براى فهميدن حقيقتِ ولايت، ولايت تكوينيّه و ولايت تشريعيّه كه خداوند علىّ أعلىٰ به ائمّهٔ معصومين عليهم السّلام و پيامبران و اولياء خود عنايت فرموده. و ما در مباحثى كه راجع به أميرالمؤمنين عليه السّلام در دو ماه رمضان و بعضى از روزهاى جمعه و غير آن صحبت كرديم، هنوز در معنى ولايت به خصوص وارد نشديم؛ چون ولايت، و شناختن معنى ولىّ و حقيقت ولايت و آثار ولىّ، و كيفيّت نزول مقام رحمت و افاضهٔ فيض از جانب ذات مقدّس پروردگار بر ماهيّاتِ امكانيّه به واسطهٔ نفس ولىّ و آياتى كه در آن لفظ ولىّ وارد است و معنى ولايت بحث شده، و آيهٔ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ﴾،[2] و معنى احاديثى كه از پيغمبر اكرم صلّى اللَه عليه و آله و سلّم متواتراً رسيده كه: «يا عَلِيُّ أنتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤمِنٍ و مُؤمِنَةٍ مِن بَعدى.» بحث خيلى مهمّى است.

بنابراين، بحث در معنى ولايت و حقيقت ولايت و شناخت كُنهِ ولايت از نقطه نظر عقل و از نقطهٔ نظر آيات مباركاتِ قرآن و أحاديثى كه از پيغمبر و ائمّه رسيده، بسيار بحثِ جالب و زيبنده‌اى است، و حقّاً جا دارد كه انسان تمام اطراف و جوانب اين بحث را خوب بررسى كند.

و من گمان مى‌كنم كه اگر بخواهيم وارد در اين بحث بشويم و خوب اطرافش را بررسى كنيم و مطالب

---

[1] سوره النّور (٢٤) آيه ٣٥.

[2] سوره المائدة (٥) آيه ٥٥.

را در عین حال موجز و مختصر بیان کنیم، کمتر از بیست روز طول نمی‌کشد؛ و لذا هنوز ما وارد نشدیم؛ بسیاری از مباحث مفصّل بحثش شد، ولیکن بحث ولایت به عنوان ولایت، هنوز بیان نشده است.

این آیات مبارکاتِ قرآن، اگر تفسیرش را خوب توجّه کنید، برای روشن شدن معنی ولایت خیلی کمک می‌کند. این آیه، آیهٔ سی و پنجم از سورهٔ نور، و سورهٔ نور، سورهٔ بیست و چهارم، از جزء هجدهم قرآن است:

احتمالات موجود در معنای ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾

﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾؛ «خدا نور آسمان‌ها و زمین است.»

﴿ٱللَّهُ﴾ یعنی: آن پروردگاری که جامعِ جمیعِ صفاتِ کمال و جمال، و منزّه از صفات نقص و عیب است، که از آن تعبیر به صفات جلال می‌شود؛ این خدائی که دارای این اسماء و صفات است، نور آسمان‌ها و زمین است.

یعنی چه نور آسمان‌ها و زمین است؟ یعنی خدا این نور حسّی است؟! آسمان‌ها و زمین چیزِ دیگرند؟ و این نوری که در آسمان‌ها و زمین است، همین نور حسّی خداست؟! پس بنابراین آن وقتی که آسمان‌ها و زمین نور ندارند، آن وقت دیگر خدا در آسمان‌ها و زمین نیست؟! معنی آیه این است؟! یا اینکه: ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ یعنی خدا نور دهندهٔ آسمان‌ها و زمین است؟ خدا خودش که نور نیست، نور دهنده است؛ یعنی این آسمان‌ها و زمین، این نوری که دارند از ناحیهٔ خدا است. مُنَوِّر یعنی نور دهنده، این است معنا؟!

بعضی که جمود می‌کنند بر الفاظ قرآن، و معانی الفاظ را هم منحصر می‌دانند در معانی ظاهری و مادّی، می‌گویند: بله ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ یعنی: خدا همین نوری است که در آسمان و زمین دیده می‌شود، همین نور!

این دسته افراد به دو قِسم تقسیم می‌شوند:

تفسیر وهّابیون و اخباریون از این آیه شریفه

یک دسته از اینها وهّابیون هستند، که آنها جُمود دارند بر ظاهرِ آیات قرآن، و از آن معانی مادّی و ظاهری به هیچ‌وجه من الوجوه تجاوز نمی‌کنند. ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ یعنی: خدا همین نور آسمانی است؛ ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ﴾.[1] یعنی: خدا روی کرسی سلطنت نشسته. کرسی هم یعنی همین میز و تختی که ما می‌گوییم. خدا یک تختی دارد، تخت پادشاهی دارد و روی آن تخت پادشاهی‌اش می‌نشیند. عرش که به معنی کرسی است، معنا می‌کنند به همین صندلی‌ها و کُرسی‌ها و تخت‌های مادّی و مشهود و محسوس، و خداوند که إستواء پیدا کرد بر عرش، یعنی روی کرسی سلطنت نشسته؛ و لذا اینجا که ما خدا را نمی‌بینیم، وقتی

---

[1] سوره طه (۲۰) آیه ۵.

رفتیم به قیامت می‌پرسیم از جوانب آن، و خداوند را می‌بینیم که نشسته روی کرسی سلطنت.

﴿وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلۡمَلَكُ صَفّٗا صَفّٗا﴾.[1] یعنی خدای تو روز قیامت می‌آید، و ملائکه هم صفّ به صفّ می‌آیند. خدا می‌آید چطور است؟ خدا به صورت انسان می‌آید، و پا هم دارد؛ چون آمدن پا می‌خواهد؛ ﴿وَجَآءَ رَبُّكَ﴾ یعنی خدا می‌آید با پاهای خود، و مردم هم با همین دو چشمِ بَصر خدا را کاملاً می‌بینند؛ آیه این‌طور می‌گوید؟!

﴿وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ﴾[2] تخت پروردگار، تخت سلطنت و قدرت پروردگار بزرگیش به اندازهٔ آسمان‌ها و زمین است؛ یعنی: خداوند علیّ أعلیٰ که روی آن کُرسی و تخت سلطنت می‌نشیند، آن کرسیش این‌قدر بزرگ است که آسمان‌ها و زمین‌ها را گرفته، و خدای به این بزرگی روی تخت و کرسی می‌نشیند.

﴿وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا﴾[3] کسی که در اینجا کور باشد در آخرت هم کور است، و راهش خیلی خیلی گُم است؛ معنایش این است که: از وقتی که نوزاد بوده کور شده، یا مادرزاد بوده، یا به مرضِ آبله یا تصادف یا با عمل جرّاحی این چشم را از دست داده‌اند، اینها در آخرت کورند و راهشان هم گم است، گُمراهند. آیه این نیست، اینها این‌طور می‌گویند.

دستهٔ دیگری هستند که اینها جمود بر ظاهر آیات قرآن می‌کنند و می‌گویند که: ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ نور یعنی: همین نور؛ ولی اصلاً می‌دانیم خدا که نور مادّی نیست؛ مسلّم از سنّت پیغمبر و از فرمایشات ائمّهٔ اطهار علیهم السّلام برای ما روشن شده که: اصلاً ماهیّت خدا وجودِ مادّی نیست، جسم نیست، این مسلّم است، جای شک نیست؛ امّا ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ یعنی که خدا همان نور آسمان و زمین است، لذا ما این آیه را باید بگوییم، نمی‌فهمیم. ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ یک معنائی دارد که برای ما پنهان است، و اینها أخباریّین هستند که در بین علمای اسلام اینها بسیار زیاد هستند.

و مقصودِ ما از أخباریّین در مقابل اصولیّین، آن افرادی هستند که بر ظواهر اکتفا می‌کنند، و به هیچ‌وجه تجاوز نمی‌کنند. اینها می‌گویند ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ﴾ یعنی: خدا روی کرسی سلطنت نشسته؛ امّا کرسی او چه قسم است ما نمی‌دانیم و معنی این آیه را هم نمی‌فهمیم؛ ﴿وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ﴾ را نمی‌دانیم، ﴿وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلۡمَلَكُ صَفّٗا صَفّٗا﴾ را نمی‌فهمیم!

﴿يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡ﴾؛[4] «دست خدا بالای تمام دست‌هاست» وهّابی‌ها می‌گویند: خدا دست دارد؛

---

[1] سوره الفجر (۸۹) آیه ۲۲.

[2] سوره البقرة (۲) آیه ۲۵۵.

[3] سوره الإسراء (۱۷) آیه ۷۲.

[4] سوره الفتح (۴۸) قسمتی از آیه ۱۰.

﴿وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ﴾[1] «آسمان‌ها پیچیدهٔ در دست خداست» یعنی: خدا دست دارد، مانند دستی که ما داریم!

امّا علماء أخباریّین می‌گویند: نه! خدا دست ندارد، مسلّم خدا مثل ما نیست، جسم نیست، مرئی نیست، مُشاهَد نیست، ملموس نیست، بالاتر از این حرف‌هاست؛ امّا ﴿يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡ﴾ یعنی چه؟ این را نمی‌فهمیم؛ ﴿وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ﴾ یعنی چه؟ این را نمی‌فهمیم. پس بنابراین اینها می‌گویند: آیات قرآن را نمی‌فهمیم، اگر از اوّل قرآن تا آخر قرآن، آیاتش را بخوانیم نمی‌فهمیم؛ چون تمام آیات قرآن مشحون و مملوّ است از این آیات.

آنها [وهّابی‌ها] هم می‌گویند که: تمام آیات قرآن، همین معانی ظاهری و مادّی و محسوس را دارد. خدا را می‌آوریم در غالب مادّه. خدا دست دارد، چشم دارد، گوش دارد، پا دارد، روی کرسی می‌نشیند، امر می‌کند، نهی می‌کند. امر و نهیَش مثل امر شماست؛ و لذا آنها قائل به تجسّد هستند؛ یعنی می‌گویند: خدا اصلاً دارای یک جَسَد است.

استناد به اخبار ساختگی و دروغین (اسرائیلیّات)

و شاهدِ بر مدّعای خود، أخباری هم از پیغمبر نقل می‌کنند، که تمام این اخبار ساختگی و دروغ است.[2] ساختهٔ دستِ اُبَیِّ بن کَعب و کَعبُ الأحبار و أبوهریره، و سایر حدیث‌سازانی است که در زمان معاویه و بعد از او، مشغولِ ساختن حدیث شدند. و بسیاری از اخباری را که در *تورات* و *انجیل* دلالت بر تجسّد خدا می‌کند، خواستند جلوه بدهند که این قرآن هم مانند *تورات* است. این خدا، خدای مجسّد است، جسد دارد. و این اخبار را هم برای اینکه خریدار داشته باشد به پیغمبر نسبت می‌دادند، و بنابراین آیات قرآن را با این اخباری که به این قِسم وضع و جعل کردند، بیان نمودند.

و این اخبار همه‌اش دروغ است، دروغ! و اینها به نام اسرائیلیّات معروف است. اخبار اسرائیلیّات همه‌اش دروغ است، آقا! غالباً اخباری که در احوالات انبیاء و خصوصیّات و جریانات آنها و مکالمات آنها و اوضاع آنها، و تفسیراتی که از عرش و کرسی و قلم و اینها از ناحیهٔ آنها شده، اینها همه‌اش موضوعه است، و تمام این أخبار به این شکل درست شده. و در کتاب‌های سنّی‌ها از این اخبار زیاد هست، به طوری که وقتی انسان این اخبار را مطالعه می‌کند، واقعاً وحشتناک است که چه اندازه اینها حدیث ساختند، و آن را به پیغمبر نسبت دادند.

پس جماعتِ وهّابی می‌گویند که: ما از ظاهر قرآن نباید تجاوز کنیم، و نور هم همین نور است دیگر! ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ یعنی «خدا نور آسمان‌ها و زمین است» نور هم که نور مادّی است؛ پس این نوری

---

[1] سوره الزّمر (۳۹) قسمتی از آیه ٦٧.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون «وضع و جعل حدیث» به مطلع انوار، ج ٦، ص ۷۳ الی ۲٦۸ مراجعه شود. (محقّق)

که در آسمان و زمین است، خداست.

نقد دیدگاه وهّابی‌ها و أخباری‌ها

و این حرف درست نیست؛ «نور آسمان و زمین خداست» یعنی: این نوری که در آسمان و زمین است خداست. پس آنجا که این نور نیست خدا نیست؟! این آسمان و زمین ظلمت هم دارد، آنجا چه؟ آنجا خدا نیست؟! آن هم یک خالق دیگری دارد خالقِ ظلمت؟! که اسم این را «خدا» بگذاریم، اسم آن را «در مقابلِ خدا» بگذاریم؛ اینکه همان «اهریمن و یزدان»، معرفت و مذهب آتش‌پرست‌هاست. و این ثنویّت است، و دوئیّت است، و شرک است، او خالق نیست! ﴿هَلۡ مِنۡ خَٰلِقٍ غَيۡرُ ٱللَّهِ﴾[1] قرآن می‌فرماید: «آیا خالقی غیر از خدا هست؟!» ﴿وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ وَمَا تَعۡمَلُونَ﴾[2] «خدا شما را خلق کرده و تمام کارهای شما را.» و در مکتب توحید غیر از پروردگار در ذات و در صفات و اسماء و افعال، خدائی نیست.

پس اینکه بگوییم خدا وجودِ مادّیِ آسمان‌ها و زمین است، این غلط محض است. چه بگوییم؟ بعضی آمدند گفتند: چنین آیاتی که به این قسم است، باید بگوییم که اینها معنی حقیقی ندارند، معنی آن مجازی است؛ یعنی: لفظ نور در معنی واقعی خودش استعمال نشده، در معنی مجازی استعمال شده؛ ﴿ٱللَّهُ نُورُ﴾ یعنی: الله مُنَوِّر؛ «خدا نور است» یعنی: نور دهنده است؛ معنی نور را در منوّر استعمال می‌کنند؛ ﴿وَجَآءَ رَبُّكَ﴾؛[3] «خدای تو آمد» ربّ را در معنی مجازی استعمال شده می‌دانند؛ یعنی: أَمرُ رَبِّک، جاءَ أَمرُ رَبِّک. ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ﴾،[4] عرش را به معنی تخت و کرسی نگیرید، به معنی أریکهٔ قدرتِ پروردگار است، که در آن معنی مجازاً استعمال شده؛ ﴿يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡ﴾ یَد در معنی مجازی استعمال شده؛ و همچنین تمام آیاتی که از این قبیل آمده، بگوییم که آیات لفظی است و در مقامِ بیان معنی حقیقی نیست، بلکه می‌خواهد معنی مجازی آن را بگوید.

اشکال بر دیدگاه کسانی که گفته اند الفاظ قرآن در معانی مجازی به کار رفته است

در آیات قرآن داریم که انسان به شرف لقاء خدا و ملاقات خدا می‌رسد: ﴿فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا﴾.[5]

[می‌گویند]: ملاقات خدا که دست نمی‌دهد، پس لقاء ربّ یعنی: لقاء نعمت‌های ربّ، لقاء اسماء و

---

[1] سوره فاطر (۳۵) قسمتی از آیه ۳.
[2] سوره الصّافّات (۳۷) آیه ۹۶.
[3] سوره الفجر (۸۹) قسمتی از آیه ۲۲.
[4] سوره طه (۲۰) آیه ۵.
[5] سوره الکهف (۱۸) ذیل آیه ۱۱۰.

صفاتِ ربّ، پس لقاء ربّ را در معنی مجازی استعمال می‌کنیم و می‌گوییم مقصود لقاء ظهورات پروردگار است، نه لقاء خودش. تمام این آیات را از حقائق باید بیندازیم و در معنی مجازی استعمال کنیم.

به این مکتب هم اشکال می‌شود؛ مگر خدا نمی‌توانست در قرآن آیات حقیقی را بیان کند؟ آن‌وقت متوسّل به معانی مجازی شده است؟! بعلاوه هر معنی حقیقی را که ما در معنی مجازی استعمال می‌کنیم، باید برای استعمال قرینه و شاهدی باشد. ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ در این آیه کدام قرینه است که: ﴿ٱللَّهُ نُورُ﴾ یعنی: الله مُنَوّر؟! کجای این آیه می‌گوید نور، یعنی مُنَوّر؟! پس ما از پیش خودمان باید بتراشیم، و این قرینه را جعل کنیم. یا ﴿يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡ﴾ یا ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ﴾ یا ﴿وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦ﴾ یا ﴿وَجَآءَ رَبُّكَ﴾ که در أمرُ ربِّک استعمال کنیم، یا لقاء خدا که لقاء اوصاف و اسماء و صفات خدا و موجودات عِلوی و ملکوتی است، بگوییم مراد از ملاقات خدا ملاقات حور العین یا ملائکه یا آن نفس‌های مقدّس کرّوبیان است؛ اگر این‌طور باشد قرینه لازم است، در این آیات قرینه‌ای خداوند اقامه نکرده، که ما از آن معانی، معنی مجازی را بفهمیم؛ پس این حرف هم قابل اعتنا نیست.

راه حلّ مسأله چیست؟

حلّ این مسأله چیست؟ ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ را اگر بخواهیم خوب بفهمیم، حلّ این مسأله، محتاج به یک مقدّمه است. این مقدّمه را من برای شما خیلی خیلی ساده بیان می‌کنم، و اگر إن‌شاءاللَه خوب فهمیدید تمام این آیات و تمام این اشکالات خوب حلّ می‌شود. در این آیه و همهٔ آیات و همهٔ اخبار و همهٔ مکالماتِ مردم و محاوراتی که نظیر اینهاست، در آن محاورات و مکالمات خوب روشن می‌شود، و آن این است که:

الفاظ برای معانی عامّه وضع می‌شوند نه برای معنی خاصّ.[1] در هر لغتی، فارسی، عربی، انگلیسی، شرقی، غربی، هر لفظی را که وضع می‌کنند، آن کسی که این لفظ را برای یک معنائی وضع می‌کند، آن معنای عامّ را در نظر می‌آورد، و این لفظ را برای آن قرار می‌دهد.

من باب مثال: چراغ را در زبان فارسی وضع کرده‌اند برای چراغ. آن‌وقتی که لفظ چراغ را استعمال می‌کردند، چراغ عبارت بود از یک فتیله‌ای که آن را داخل ظرفی از روغن ـ روغن چراغ ـ می‌گذاشتند، و بعد با سنگ چخماق آن فتیله را روشن می‌کردند، و این فتیله می‌سوخت. به این می‌گفتند چراغ. و در آن‌وقتی که

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب به الله شناسی، ج ۱، ص ٤٧؛ امام شناسی، ج ۵، ص ۱۷۰؛ معاد شناسی، ج ۸، ص ٤٥، مراجعه شود. (محقّق)

به این می‌گفتند چراغ، اصلاً صحبت از چراغ نفتی نبود. چراغ نفتی و فتیله و لوله، اینها هم هنوز نبود. بعد از این که چراغ نفتی را انتخاب کردند و اختراع کردند، و بعد داخل یک مخزنی [نفت] ریختند و بالای آن فتیله گذاشتند، و روی آن هم یک حبابی از شیشه گذاشتند، و او را هم روشن کردند، به این باز هم گفتند چه؟ چراغ؛ نه اینکه یک معنی دیگری را ملاحظه کردند و لفظ چراغ را برای او وضع کردند. نه! همان لفظ چراغی را که سابقاً وضع کرده بودند، همان را الآن روی این چراغ استعمال می‌کنند، و در ذهنشان هیچ تغییری نیست. می‌بینند که همین معنی چراغی که سابقاً بوده، الآن هم به این شکل، این هم چراغ است. باید به او گفت چراغ. و بعد که چراغ گازی پیدا شد، به آن چراغ گازی هم گفتند چراغ. به چراغ‌های توری هم گفتند چراغ. به چراغ‌های الکتریکی هم که بعد پیدا شد، گفتند چراغ. آقا چراغ را روشن کن! آقا کلید را بزن!

خُب! اینکه مثلاً استوانهٔ نورانی که فعلاً شما ملاحظه می‌کنید، این چه مناسبتی دارد با آن چراغی که سابقاً از روغن چراغ و فتیله بود و با سنگ چخماق روشن می‌کردند؟! این برق است، حرکت الکترون است در شیارهای سیم. و دو قطب می‌خواهد، از یک قطب به قطب دیگر عبور کند. به واسطهٔ شدّت حرکت و سرعت و نداشتن محلٍّ وافی برای عبور، مقداری از اینها بیرون می‌ریزد، تبدیل به نور می‌شود؛ پس شما چرا به این می‌گویید چراغ؟! و اگر از این به بعد هم مثلاً یک چراغ دیگری ساخته شود، مثلاً فرض کنید که: اختراعی بشود و بدون وسیله، شما کلید را بزنید فضا روشن بشود، باز هم می‌گوییم: چراغ روشن می‌شود.

در تمام این مراحل، این چراغ را که می‌بینید با آن چراغ فرق می‌کند. چراغ اوّل چراغ فتیله‌ای بود با روغن چراغ، بعد چراغ نفتی شد، بعد گازی و توری و برقی شد، همه را می‌گوییم چراغ. و الآن که ما به چراغ الکتریکی چراغ می‌گوییم به همان استعمالی است که سابقاً به چراغِ فتیله و روغنِ چراغ می‌گفتند. نمی‌آییم یک لفظ چراغ دیگری وضع کنیم برای یک معنا؛ می‌گوییم: لفظ همان است، حالا یک شکل دیگر پیدا کرده. این شد لفظ عامّ.

ذکر مصادیقی از قاعدهٔ وضع الفاظ برای معانی عامّه

زمانی که در آن زمان چراغ را استعمال می‌کردند، به خصوصِ ظرفی که درونش روغن چراغ و فتیله دارد، چراغ نمی‌گفتند، به آن دیگری هم که مثل این بود، می‌گفتند. به آن دیگری هم می‌گفتند، به آن دیگری هم می‌گفتند. در این شهر اگر بود می‌گفتند، در شهر دیگر هم اگر بود می‌گفتند، در این زمان بود می‌گفتند، در زمان دیگر هم بود می‌گفتند؛ پس تکثّر و تعدّد مصادیق مختلفهٔ چراغ، موجب وضع لفظ چراغ به اوضاع متعدّد و متفاوت نمی‌شود.

همچنین اَشکال مختلفهٔ چراغ، موجب تعدّد وضع نیست. لفظ واحد برای معنی عامّ وضع شد. لفظ چراغ وضع شد، نه برای این، یا آن؛ لفظ چراغ وضع شد برای چیزی و آلتی که او را درست می‌کنند و از آن

نور بیرون می‌آید. این را می‌گوییم: چراغ. حالا آن می‌خواهد فتیله باشد و روغن چراغ، چیزی است که نور می‌آید بیرون؛ نفت باشد و فتیله و حباب، باز هم نور می‌آید بیرون؛ گاز باشد، باز هم نور می‌آید بیرون؛ برق باشد، باز هم نور می‌آید بیرون و چراغ است؛ پس آن‌وقتی که واضع لفظ را وضع کرد، برای این معنیِ عام وضع کرد.

این لفظ چراغ را ما برای شما مثال زدیم، شما تمام الفاظ را بدانید که از این قبیل است. نور هم همین است. لفظ انسان وضع شد برای چه؟ برای آن شخص متحرّک که حرکت می‌کند، نموّ هم دارد، قوّهٔ تغذیه هم دارد، قوّهٔ دافعه هم دارد، دارای عقل هم هست. حالا اگر یک انسانی دو تا سَر داشته باشد و صحبت کند او انسان نیست؟! اگر چهارتا پا داشته باشد به او انسان نمی‌گوییم؟! می‌گوییم انسان چهارپا دیگر! یا انسانی که دارای دو سر است. یا یک انسانی الآن به وجود بیاید که پنج متر قد داشته باشد، به او انسان نمی‌گوییم؟! انسان می‌گوییم. لفظ انسان وضع برای آدم دو متری نشده، برای آدمی که دارای یک سر و دو پا باشد نشده، برای کسی که دارای این خصوصیّت است، نشده. هر شکلی می‌خواهد باشد. این را توجّه کردید؟!

مَجیء به معنی آمدن است؛ آمدن یعنی: نزدیك شدن تدریجی. اگر انسانی بخواهد بیاید، باید تدریجاً به انسان نزدیك بشود، نزدیك شدنش به حرکت پاهاست، یکی بعد از دیگری. می‌گوییم آمد، زید آمد، آمدن زید با پا است. امّا می‌خواهیم بگوییم برف آمد، برف که بلند نمی‌شود برود. ابر آمد، باران آمد. مگر باران پا دارد؟! برف آمد، سرما آمد، گرما آمد. تمام این الفاظی را که استعمال می‌کنیم در معنیِ آمدن تغییر نمی‌بینیم، معنا واضح است. پس آمدنِ یك چیز یعنی: نزدیك شدن تدریجی.

﴿وَجَآءَ رَبُّكَ﴾ نه اینکه خدا پا دارد، یعنی: خداوند نزدیك می‌شود به اشیاء تدریجاً، دور می‌شود تدریجاً؛ کم‌کم، کم‌کم، خدا جلوه می‌کند. این آمدن خداست. پس چرا می‌گوییم: ﴿وَجَآءَ رَبُّكَ﴾ یعنی: جاءَ أَمرُ رَبِّک؟! واقعاً خودِ خدا می‌آید، امّا معنای آمدن قربِ تدریجی است، و در آنجا فیوضات پروردگار بر انسان به فعلیّت درمی‌آید.

عرش به معنی مقرِّ حکم است. پادشاه که می‌خواهد حکم کند روی تخت می‌نشیند. پادشاه که از تخت پائین می‌آید، حکمی ندارد. وقتی می‌رود روی تخت می‌نشیند، می‌گوید: این کار را بکنید! آن کار را بکنید! کأنَّهُ آن قدرت و نفوذ و سُلطه‌ای که در کلام اوست، منحصر است بر روی تخت و بر أریکهٔ تخت سوار بودنِ پادشاه. خدا هم دارای تخت است. تختِ خدا چیست؟! عالم مشیّتِ اوست، اراده و اختیار اوست. چون عرش پروردگار حاقّ وجود و عالم هستی است، پروردگار از ناحیهٔ مشیّت و اراده بر موجودات حکم‌فرمائی می‌کند. پس عرش پروردگار معنایش روشن شد. عرش یک معنی عامّ دارد. همین طوری که در این معنا استعمال

می‌شود، در آن معنا هم استعمال می‌شود.

یَد به معنی آن چیزی است در انسان که انسان با آن رتق و فتق می‌کند و کارها را انجام می‌دهد. این را می‌گوییم: دست. لذا به دست گوسفند، شما دست می‌گویید؛ به دست گاو هم دست می‌گویید. کسی که قدرت نداشته باشد، یعنی آلتی نداشته باشد که با آن کارش را انجام بدهد، می‌گویید فلان کس بی‌دست است. حالا دست هم دارد، امّا نمی‌تواند انجام بدهد، می‌گوییم: عجب بی‌دست است! ﴿يَدُ ٱللَّهِ﴾ یعنی: قدرت پروردگار. آنجا که محلِّ ظهور و بروز قدرت است، آن ید است دیگر! ﴿يَدُ ٱللَّهِ﴾ ﴿وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦ﴾ یعنی: «آسمان‌ها پیچیدهٔ در قدرت خدا هستند.» قدرت خدا، دستِ خداست. اصلاً خدا همچنین دستی دارد که دارای انگشت باشد؟! نمی‌شود ما بگوییم آیهٔ قرآن این را می‌گوید.

با این تعریف روشن شد که أخباریّین قائل‌اند: نور یک لفظی است که وضع شده برای یک معنیِ خاصّ. متوجّه شدید؟ ما به نوری که از آتش پیدا می‌شود، می‌گوییم: نور؛ نوری که از ماه می‌آید می‌گوییم: نور؛ نوری که از خورشید است و با آن غیر را می‌فهمیم، باز هم می‌گوییم: نور؛ نور ستاره را می‌گوییم: نور؛ نور برق را می‌گوییم: نور؛ سنگ چخماق را به هم بزنیم می‌گوییم: نور پیدا شد؛ نمی‌گوییم؟! شب‌ها ستاره پهن می‌شود، می‌گوییم: نور آمد؛ از طرفی هم می‌گوییم: زید عجب نور خوبی دارد! نورانی است، نور خوبی دارد، عجب ضَوئی دارد! عجب نوری دارد! واقعاً می‌گوییم زید نور دارد! واقعاً زید از صورتش نور الهی منتشر می‌شود، واقعاً نور نیست، ولی به این می‌گوییم نور.

پس لفظ نور برای نور سابق وضع نشده، برای آن چیزی است که تراوش نور از آن باشد، هر نوری. عقل هم نور است؛ حیات هم نور است؛ علم هم نور است. «**العِلمُ نورٌ يَقذِفُهُ اللهُ فی قَلبِ مَن يَشاء**»[1] علم نور است، و لفظ نور را که ما برای این مصادیق مختلف استعمال می‌کنیم با یك وضع است، نه با چند وضع مختلف! نور وضع شده برای یك معنا، آن معنا هم در این نور ملحق می‌شود. هم نور مادّی، هم نور معنائی، همه‌اش استعمال می‌شود، بدون هیچ إعمال عنایت خارجی.

حقیقت نور؛ چیزی که خودش ظاهر است و غیر را ظاهر کند

نور برای چه وضع شده؟ می‌خواهیم ببینیم در بین این موجودات، لفظِ نور برای چه وضع شده؟ می‌بینیم: هر چیزی که خودش ظاهر باشد فی حدِّ نفسه، و غیر را ظاهر کند، به او می‌گوییم: نور.

الآن نوری که در فضای این مسجد هست، این نور را چه چیزی دارد ظاهر می‌کند؟ هیچ چیز، نور خودش ظاهر است. موجودات این مسجد به نور ظاهرند. الآن این بلندگو، این ظرف آب، این فرشِ در این

---

[1] مصباح الشریعة، الباب السادس فی الفتیا، ص ١٦.

مسجد که ظاهر است، به چه ظاهر است؟ به نور. اگر نور نباشد ظاهریم؟! اگر این چراغ‌ها را خاموش کنند الآن ما این گُل‌های قالی را از هم تشخیص می‌دهیم؟! عبای قهوه‌ای را از عبای سیاه تشخیص می‌دهیم؟! ابداً رنگی نیست. اصلاً رفقا را از هم تشخیص نمی‌دهیم، دوست را از دشمن تشخیص نمی‌دهیم، ستون را از دیوار تشخیص نمی‌دهیم، هیچ چیز را تشخیص نمی‌دهیم. همین‌که نور آمد تفاوت موجوداتِ مختلفه، با نور روشن می‌شود؛ امّا خودِ نور چیزِ دیگری نمی‌خواهد که خودش را روشن کند، خودِ نور، نور است. تمام اشیاء این مسجد با نور هویدا می‌شوند، امّا نور خودش هویداست. حالا این نور را چه هویدا کرده؟ خودش هویداست. پس هر چیزی که فی حدِّ نفسه ظاهر باشد و شیء دیگر را ظاهر کند، ما به آن می‌گوییم نور.

یکی از مصادیق نور، نورِ همین چوب و کُنده است که شما آتش می‌زنید، چند تا تخته جمع می‌کنید کبریت می‌زنید، این نور پیدا می‌شود. این چیست؟ نور است؛ چون خودش ظاهر است، و در جای کوچک اطراف خود را روشن می‌کند، چیزها را به شما نشان می‌دهد؛ نورِ ماه نور است، چون خودش ظاهر است و در تاریکیِ شب راه را به شما نشان می‌دهد؛ نور خورشید نور است، واقعاً نور است، چون خودش ظاهر است، و چیزهای دیگر را به شما نشان می‌دهد؛ عقل نور است و واقعاً نور است، چرا؟ چون خودش ظاهر است و به واسطهٔ عقل مجهولاتی برای انسان حلّ می‌شود. اگر کسی عقل نداشته باشد نمی‌تواند کشفِ مجهولات از روی مقدّماتِ معلومه بکند، یا نمی‌تواند به برهانی برسد، نمی‌تواند مسألهٔ ریاضی حلّ کند، در مشورت با او از جواب عاجز است، عقل ندارد، تشخیص بین خوب و بد نمی‌دهد، چون عقل ندارد، نور ندارد؛ آدم دیوانه نور ندارد، عقل ندارد. پس عقل چیست؟ عقل می‌شود نور.

چرا علم مانند نور است؟

علم چیست؟ علم نور است چون خودش ظاهر است و با او مجهولات را حلّ می‌کنند؛ انسان خیلی جهل دارد ولی وقتی چراغ علم روشن شد تمام آن نقاطِ جهل به برکت این علم، روشن می‌شود. عیناً مانند همان چراغی که در اینجا روشن می‌شود، و ما می‌بینیم افراد مختلفُ الأندام، پیر و جوان و خندان و گریان و متفکّر و مبهوت، و هر کدام از ما دارای یک قیافه‌ای هستیم، در مکان‌های متعدّد، با حالات مختلفه، این به واسطهٔ نور روشن می‌شود؛ چراغ علم هم که روشن می‌شود نور است، تمام مجهولاتی که در محلّ نفس انسان واقع شده، به واسطهٔ آن چراغ علم، نورانی و نوربخش می‌شود.

از انسان سؤال می‌کنند که: آقا فلان چیز چیست؟ می‌گوید: من نمی‌دانم. قبل از اینکه آن چراغِ علم روشن بشود، انسان می‌گوید: نمی‌دانم. (این‌قدر انسان می‌گوید نمی‌دانم!) یک روزی می‌گوید: می‌دانم.

یا آنکه این چراغ اگر الآن خاموش بشود، بنده از شما سؤال می‌کنم:

آقا! عقب مسجد کیست؟ می‌گویید: نمی‌دانم.

ـ ساعت چند است؟ ـ نمی‌دانم؛

ـ این آب سرد است یا گرم است؟ ـ نمی‌دانم؛

ـ چند نفر در این مسجدند؟ ـ نمی‌دانم.

چون چراغ نیست؛ امّا تا چراغ را روشن کنیم:

ـ ساعت چند است؟ ـ پنج دقیقه به ده؛

ـ آب چه اندازه در این لیوان است؟ ـ لیوان پُر است تا لبهٔ آن؛

ـ این قالی مال کجاست؟ فوراً می‌گویید: مال اراک است، ارزش ندارد؛

امّا اگر این مسجد تاریک باشد نمی‌توانید بگویید. می‌گویید: آقا بگذار فردا صبح بشود، روز بیاید تا من بفهمم. پس علم نور است، عقل نور است، حیات نور است، هر چیزی که فی حدِّ نفسه ظاهر باشد و غیر را ظاهر کند نور است. وجود نور است؛ چون وجود خودش ظاهر است و بقیّهٔ موجودات را ظاهر می‌کند. این معنا روشن شد.

امّا حالا معنی ﴿ٱللَّهُ نُورُ﴾ خدا ظاهر است یا نه؟ جایی هست که او نباشد؟! تمام موجودات به خدا ظاهر می‌شوند. غیر از این است؟! پس کدام نوری از خدا نیست؟! واقعاً خدا نور است، نه اینکه بگوییم خدا نور مادّی است. واقعاً اینها عجب حرف‌های دور از حساب می‌زنند!! جدّاً خدا نور مادّی است؟! عجب شركِ محجّر و مقشّری است! و چقدر غلط است بگوییم: ما آیهٔ قرآن را نمی‌فهمیم، ﴿ٱللَّهُ نُورُ﴾ را نمی‌فهمیم؛ یا خدا نمی‌توانست حقیقت‌گویی کند، می‌خواست بگوید: الله مُنَوِّر، دید به این شکل اشتباه هست، نور را به معنی مُنَوِّر آورد. امّا ﴿ٱللَّهُ نُورُ﴾ خدا نور است، نور آسمان‌ها و زمین است. خودِ خدا ظاهر است و تمام موجودات با خدا ظاهرند؛ کجا چشم باز می‌شود و اوّل خدا را نبیند؟! تمام موجودات به برکت وجود خدا پیدا می‌شوند.

بـه نـزد آنکـه جانـش در تجلّـی است ❊❊❊ همه عالَم کتاب حق تعالی است

عَرَض إعراب و جوهر چون حروف است ❊❊❊ مراتب همچو آیات وقوف است[1]

آن وجودِ اصیلی که خودش روی پای خودش سوار است، خودش قائمِ به ذات است، و تمام موجودات به او قائمند، و او قیّومِ موجودات است، او خداست. آن خدائی که خودش ظاهر است، فقیر نیست، محتاج نیست، عاجز نیست، سائل نیست؛ بلکه در ذات خودش قائم به وجود خودش است؛ و علم موجودات از او پیدا شده، قدرتشان از او پیدا شده، نورشان از او پیدا شده، حیاتشان از او پیدا شده، نسبتِ‌شان از او پیدا شده؛ پس خودش ظاهر است و دیگران ظاهرند به خدا.

---

[1] گلشن راز، با خط عماد اردبیلی، ص ۱۹.

خدا؛ نوری که منبع همهٔ وجودها و ظهورهاست

پس ﴿ٱللَّهُ نُورُ﴾، نورِ چه؟ نور تمام موجودات، ﴿ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ یعنی: همهٔ موجودات؛ ﴿ٱلسَّمَٰوَٰتِ﴾ یعنی: سماواتِ عالم مادّه، و سماواتِ عالم معنا، آن ملکوت أسفل و ملکوت أعلیٰ که عبارت است از عالم مثال و عالم نفس و عالم جبروت و عالم لاهوت که اسماء و صفات باشد، خدا تمام نورِ اینهاست؛ به هر موجودی که هرجا چشم‌مان بخورد، اوّل خداست که نور می‌دهد؛ اگر خدا نباشد نور نیست؛ ما که داریم صحبت می‌کنیم، شما که دارید می‌شنوید، اوّل خداست بعد ما؛ ﴿وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ﴾[1] معنایش همین است.

﴿وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ﴾[2] معنایش این است که: «هرجا باشید او با شماست.» یعنی ما یکی، آن هم یکی دیگر، خدا می‌شود دوّم؟! نه! یعنی: وجود ما قائم به اوست. همین‌طوری که بدن ما قائم به نَفسِ ماست، ما دارای روح و بدن هستیم، هرجا ما هستیم نفس ما هست، روح ما هست؛ امّا روحِ ما به اضافهٔ بدن نیست، یک معنای بسیط و بدون اندازه و غیر مرئی است. روح این‌طور است دیگر! روح مزه ندارد، روح رنگ ندارد، روح اندازه ندارد، روح به پیکره و به کیفیّات مادّی نیست؛ ولی در عین حال بدن ما به او قائم است، و او حیات بدن ماست. خداوند علیّ أعلیٰ حیات همهٔ موجودات است، و تمام موجودات شکل و صورت، و ظهور و بروزند، یعنی تمام موجودات آیه و علامت پروردگارند.

حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام در ذیل دعای عرفه،[3] چقدر خوب می‌فرماید: **«أَيَكونُ لِغَيرِكَ مِنَ الظُّهورِ ما لَيسَ لَكَ حَتَّى يَكونَ هُوَ المُظهِرَ لَكَ»**؟!

«آیا ای خدا، برای غیر تو یک ظهوری هست که آن ظهور مالِ تو نباشد و آن ظهور تو را نشان بدهد؟!» ابداً. **هر ظهوری که هرجا هست مالِ توست؛ پس اوّل تو بودی که آن ظهور را به او دادی؛ پس کجا می‌تواند این ظهور نشان دهندهٔ تو باشد، با اینکه تو قبل از این بودی؟! این ظهور مفعول تو است، این ظهور مخلوق تو است، این ظهور معلول تو است، چگونه می‌تواند آن خالق را نشان بدهد در حالتی که تو نوری و این ظهور به واسطهٔ نور تو روشن است؟!**

«مَتَى غِبتَ حتَّى تَحتاجَ إلى دَليلٍ يَدُلُّ عَلَيكَ؟!» **«کجا غائب بودی تا اینکه محتاج بشوی به دلیلی که بیاید تو را به ما نشان بدهد؟!»**

«و مَتَى بَعُدتَ حَتَّى تَكونَ الآثارُ هِيَ الَّتي توصِلُ إلَيكَ؟!» **«چه موقع تو دور بودی تا اینکه این آثار و علاقه،**

---

[1] سوره ق (۵۰) ذیل آیه ۱۶.

[2] سوره الحدید (۵۷) قسمتی از آیه ٤.

[3] جهت اطّلاع بیشتر به ص ٦٦ از همین کتاب مراجعه شود. (محقّق)

ما را به تو برساند؟!»

بیاییم نگاه به درخت کنیم و از درخت خدا را بشناسیم؟! بیاییم نگاه به باران و برف و سرما و گرما و فصول أربعه و تغییرات و تبدّلات کنیم، و به خدا پی ببریم؟! قبل از پی بردن، خدا هست. اینکه من می‌گویم: باید پِی ببریم، قبل از من، قبل از گفتن، قبل از حرکت زبان، خدا هست؛ تازه ما بیاییم از این حرف پی ببریم بگوییم خدا هست؟! خیلی خدای دور و بعیدی است، آن خدا به دردِ پرستش نمی‌خورد.

چرا شناخت خدا با ظهورات او کافی نیست؟

و لذا أمیرالمؤمنین علیه السّلام در دعای «صَباح» فرمود:

«یا مَن دَلَّ عَلَی ذاتِهِ بِذاتِهِ»؛[1]

«ای کسی که ذاتِ تو دلالتِ بر خودت می‌کند.» نه آثار تو! آثار چگونه می‌تواند تو را نشان بدهد؟! این درخت فقط می‌تواند نشان بدهد که من یک خالقی دارم و بزرگ‌تر از من است؛ این چراغ می‌تواند حکایت کند که یک کارخانه‌ای هست و من به او مربوطم و این نور هم از آنجا منتشر می‌شود؛ این مورچه می‌تواند ذاتِ خدا را حکایت کند؟! این ملخ می‌تواند ذات خدا را حکایت کند؟! این پشّه می‌تواند خدا را نشان بدهد؟! این ظهورِ کوچک؟! ابداً. ظهور نمی‌تواند نشانه‌ای از آن ظاهر باشد مگر به اندازهٔ سعهٔ خودش؛ خدا را با خودِ خدا باید شناخت، نه با ظهورات خدا.

حالا اینجا بحث ما منتهی می‌شود بر اینکه خدا را با چه باید شناخت؟ آیا با ظهوراتش باید شناخت؟ اوّل از ظهورات پی ببریم به خدا؟ یا اوّل خدا را از خود خدا بشناسیم و بعد از خدا ظهورات و موجودات را بشناسیم؟ اینجا یکی از این مباحث خیلی دقیق و شنیدنی است.

یک ساعتِ ما هم تمام شد و این آیهٔ: ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ معنی‌اش تمام نشد؛ إن‌شاءاللَه تتمّه‌اش بعد از اینکه ببینیم افراد چقدر قابلیّت دارند. مطالبی که گفته شد ـ نه اینکه خیلی ـ یک خُرده مشکل است؛ امّا من خیلی سعی کردم پایین بیاورم، که در فهم همهٔ ما درآید. اگر در روی همین معانی که عرض شد: الفاظ برای معانیِ کلّی وضع شده‌اند، دقّت کنیم؛ در این آیه و تمام آیات قرآن و مسائلی که در این موارد هست، معانیش روشن می‌شود.

خداوند علیّ أعلیٰ إن‌شاءاللَه به برکت همان نورِ خودش در این دنیا و این ظهور فی نفسه، همهٔ عقول ما را کامل کند. همهٔ ما را به سر حدّ مقصود برساند، وجود ما را رشد بدهد، و ما را برای رسیدن به این حدّ از معارف توفیق دهد، و دست ما را از دامان ولائی اهل بیت علیهم السّلام که مبدأ تجلّیات انوار طاهره جمالیّه و

---

[1] بحارالأنوار، ج ۹۱، ص ۲۴۳.

جلالیّهٔ خداست کوتاه نکند.

اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد